

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

بهرام رحمانی
۲۵ جون ۲۰۲۲

افغانستان جولانگاه اشغالگران و جنگ طلبان

(بخش یکم)

افغانستان کشوری نفرین شده است و مردم این کشور به ویژه زنان از کمترین حقوق انسانی و اجتماعی برخوردار نبودند و نیستند. در دوران‌های بسیاری از تاریخ این کشور، جنگ و اختناق مردم این کشور را پریشان و آواره کوه و دشت و کشورهای همجوار کرده است. (لطفاً به ضمیمه مراجعه کنید و مقاله‌ای تاریخی از کارل مارکس را درباره جنگ‌های ایران و افغانستان و انگلستان و ... بخوانید)

مصیبت جدید افغانستان زلزله‌ای است که جان بیش از ۱۵۰۰ شهروند این کشور را گرفته است. با این وجود گفته می‌شود به دلیل بارندگی به بسیاری از روستاهای زلزله‌زده دسترسی وجود ندارد.

حمید حسن، یک مقام وزارت داخله (کشور) طالبان، پنج‌شنبه ۲۳ یونی ۲۰۲۲ اعلام کرد که تعداد قربانیان زلزله اخیر در ولایت‌های (استان‌های) پکتیکا و خوست به ۱۵۰۰ تن رسیده است. زلزله‌ای ۶/۱ ریشتری بامداد چهارشنبه ۲۲ یونی در پکتیکا و خوست در شرق افغانستان رخ داد که در نتیجه آن، تا کنون ۱۵۰۰ تن کشته شده و بیش از ۲۰۰۰ تن زخمی شدند.

بر اساس اعلام سازمان زمین‌شناسی امریکا، این زلزله در حدود ۴۴ کیلومتری شهر خوست در جنوب شرق افغانستان در عمق ۵۱ کیلومتری زمین به وقوع پیوست. بر اساس گزارش رسانه‌های وابسته به طالبان، بیش‌ترین خسارات به مناطق شرقی این کشور وارد شده است.



تاریخ افغانستان، تاریخ جولانگاه اشغالگران و جنگ‌طلبان است. مردم این کشور از ایام قدیم تاکنون نتوانسته‌اند حتی به‌طور نسبی هم شده بر سرنوشت خویش و جامعه‌شان حاکم باشند. چرا که این کشور، به دلایل مختلف جغرافیایی و اجتماعی، همواره مورد توجه دولت‌های قدرتمند جهان و منطقه بوده است. در این میان زنان و کودکان این کشور نفرین‌شده و جنگ‌زده، آسیب‌های زیادی دیده‌اند و هنوز هم می‌بینند.

افغانستان در میان جنوب آسیا و آسیای میانه و خاورمیانه مختصات جغرافیایی خاص خود را دارد. افغانستان، اگر چه به‌عنوان یک کشور و یک ملت دارای تاریخی جدید است؛ اما، این کشور از لحاظ قدمت تاریخی، یکی از کهن‌ترین سرزمین‌های جهان به‌شمار می‌رود. افغانستان بدلیل قرارگرفتن در مسیر جاده ابریشم محل پیوندگاه تمدن‌های بزرگ جهان بوده و یکی از مهم‌ترین مراکز بازرگانی عصر باستان به‌شمار می‌رفته است.

این موقعیت مهم و حساس ژئواستراتژیکی و ژئوپولیتیکی افغانستان در شکل دادن موزائیکی غنی از فرهنگ‌ها و تمدن‌های بزرگ همچون ایرانی، یونانی، بین‌النهرینی و هندی در این کشور نقش مهمی داشته است و میراث فرهنگی باستانی این کشور را ترسیم می‌کند: از پیکره‌های یونانی-بودایی را گرفته تا نگاره‌های دیواری مغاره‌های بامیان و تا نقوش تذهیب و خوش‌نویسی که زینت‌بخش بناهای دوران تاریخ کهن هستند.

از عصر پارینه‌سنگی و طی دوره‌های تاریخی، مردم افغانستان، یا همان ایرانیان شرقی باستان، جایگاه عمده‌ای در معرفی و گسترش ادیان جهانی و نقش مهمی در بازرگانی و دادوستد داشته و گه‌گاه کانون مسلط سیاسی و فرهنگی در آسیا بوده‌اند. از این رو افغانستان در طول تاریخ گلوگاه یورش مهاجمین و جهان‌گشایان بوده که ردپای آن‌ها هنوز در گوشه و کنار این سرزمین دیده می‌شود.

بازگشت مجدد طالبان به‌حاکمیت افغانستان با حمایت برخی دولت‌ها و در راس همه دولت امریکا، بار دیگر سرکوب و خانه نشین کردن زنان آغاز شده است و میلیون‌ها تن مجبور به ترک خانه و کاشانه خود و آواره شده‌اند. مبارزات زنان برای عدالت، حق کار و تحصیل، عدم خشونت، حق شهروندی، مشارکت سیاسی و اجتماعی فعال، همچنان ادامه دارد. هر حکومت مذهبی در نهایت منجر به‌حذف قابل توجه تعداد زیادی از زنان، از صحنه اجتماعی و سیاسی و اقتصادی می‌شود. به‌همین دلیل زنان مبارز زمانی به‌خواسته‌های برحق خود می‌رسند که از هر امکانی برای مبارزه با مردسالاری و قوانین اسلامی ضدزن و حکومت اسلامی مبارزه کنند.

زنان افغان در این مرحله از تاریخ افغانستان با هوشیاری خود، در کنار جسارت و بی‌باکی‌شان و تلاش برای کنترل سرنوشت‌شان به‌دست خویش، باید علیه همه جناح‌های سیاسی و گروه‌های مسلح و مذهبی و در رای همه طالبان مبارزه کنند و تماشاگر قربانی‌شدن خود نباشند.

پس از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱؛ جهان با تحولات جدیدی روبه‌رو شد. طرح این حملات هولناک در شهر هامبورگ المان برنامهریزی شده بود. سه تن از چهار هواپیماربابی که در این روز مسئول اصابت هواپیماها به برج‌های دوقلو مرکز تجارت جهانی بودند، سال‌ها در این شهر زندگی کرده و دانشگاه رفته بودند. رهبر این گروه محمد عطا نام داشت.

روز شنبه، ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، چند هواپیمای مسافربری ربوده شده و به دو آسمان‌خراش در نیویورک کوبیده شدند که در نتیجه آن ۲۹۷۷ نفر جان خود را از دست دادند. این حمله یکی از تکان‌دهنده‌ترین حرکت تروریستی قرن محسوب می‌شود.

چهار هواپیما توسط تیم‌های کوچک هواپیماریا در آسمان شرقی امریکا زدیده شدند. سپس آن‌ها را مانند موشک‌های هدایت‌شونده گول‌پیکر به ساختمان‌های مهمی در نیویورک و واشنگتن کوبیدند. دو هواپیما به برج‌های دوقلوی مرکز تجارت جهانی در نیویورک اصابت کردند.

اولی ساعت ۸:۴۶ صبح به وقت محلی به برج شمالی برخورد کرد. دومی نیز ساعت ۹:۰۳ به برج جنوبی کوبیده شد. شعله‌ور شدن آتش در دو ساختمان باعث گرفتار شدن مردم در طبقات بالایی شد، و دود آسمان شهر را فراگرفت. ظرف کمتر از دو ساعت، هر دو ساختمان ۱۱۰ طبقه در میان توده‌ای از گرد و غبار فروریختند.

ساعت ۹:۳۷ هواپیمای سوم به‌نمای غربی پنتاگون - مقر وزارت دفاع در حومه واشنگتن - برخورد کرد و باعث تخریب آن شد.

هواپیمای چهارم، بعد از مقاومت مسافران، ساعت ۱۰:۰۳ در مزرعه‌ای در ایالت پنسیلوانیا سقوط کرد. گمان می‌رود که این هواپیما قرار بود به ساختمان کنگره در واشنگتن هدایت شود.

هواپیماریان ۱۹ نفر بودند و به سه تیم ۵ نفره و یک تیم ۴ نفره (در هواپیمایی که در پنسیلوانیا سقوط کرد) تقسیم شده بودند.

در هر تیم یک نفر بود که آموزش خلبانی دیده بود. آن‌ها در آموزشگاه‌هایی در داخل خود امریکا آموزش دیده بودند.

۱۵ نفر از آن‌ها مانند خود بن‌لادن اهل عربستان سعودی بودند. دو نفر شهروند امارات عربی متحده بودند، یک نفر اهل مصر بود و یک نفر نیز اهل لبنان.

گفتنی است که در میان ۱۹ تنی که در حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر شرکت داشتند، حتی یک افغان هم وجود نداشت. اما این کشور که از سال ۱۹۹۶ زیر سلطه طالبان قرار داشت، به پناهگاهی برای اوسامه بن‌لادن و شبکه ترور القاعده تبدیل شده بود که دولت امریکا آنها را عاملان اصلی حملات ۱۱ سپتامبر می‌دانست.

خالد شیخ محمد، کسی که گفته می‌شد برنامهریز این حمله بوده است، در سال ۲۰۰۳ در پاکستان دستگیر شد. او از آن زمان به بعد در گوانتانامو زندانی بوده است و هنوز در انتظار محاکمه است.

القاعده هنوز وجود دارد. قدرت این گروه عمدتاً در آفریقای زیر صحرا متمرکز است، اما همین حالا در افغانستان نیز نیرو دارد.

تمامی ۲۴۶ مسافر و خدمه حاضر در چهار هواپیما کشته شدند.

در برج‌های دوقلو، ۲ هزار و ۶۰۶۰ نفر همان هنگام جان باختند و یا بعدها به خاطر جراحت در پنتاگون، ۱۲۵ نفر کشته شدند.

جوان‌ترین قربانی کریستین لی هسن دو ساله بود که به همراه پیترو و سو، پدر و مادرش، در یکی از هواپیماها کشته شد.

مسن‌ترین نیز رابرت نورتون ۸۲ ساله بود که داشت به همراه همسرش ژاکلین در هواپیمای دیگری به جشن عروسی می‌رفت.

هنگام برخورد نخستین هواپیما، حدود ۱۷ هزار و ۴۰۰ نفر در برج‌های تجارت جهانی بودند.

تمام افرادی که بالاتر از نقطه برخورد در برج شمالی بودند کشته شدند، ولی ۱۸ نفر توانستند از طبقات فوقانی نقطه برخورد در برج جنوبی جان سالم به در برند.

شهروندان ۷۷ کشور دنیا در بین کشته‌ها و مجروحان بودند. ۴۴۱ نفر از نیروهای امداد شهر نیویورک جان خود را از دست دادند.

هزاران نفر مجروح شدند یا بعدها دچار بیماری‌هایی شدند که به این حمله‌ها ارتباط داشت، از جمله آتش‌نشان‌هایی که در محیط مسموم خرابه‌ها کار کرده بودند.

حمله‌ها توسط گروه اسلامی وابسته به القاعده در افغانستان برنامه‌ریزی شده بود. القاعده که توسط اسامه بن‌لادن رهبری می‌شد آمریکا را مسئول جنگ و درگیری در دنیای اسلام می‌دانست.

کمتر از یک ماه بعد از این حمله، جورج بوش، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، دستور تهاجم به افغانستان را صادر کرد. هدف از این عملیات که توسط ائتلافی جهانی نیز همراهی می‌شد نابودی القاعده و یافتن بن‌لادن بود. اما یافتن بن‌لادن تا سال ۲۰۱۱ طول کشید، هنگامی که نیروهای آمریکایی محل اختفایش را در پاکستان پیدا کردند و او را کشتند.

شورای امنیت سازمان ملل متحد حملات ۱۱ سپتامبر را به عنوان «تهدید صلح جهانی» محکوم کرد و در قطع‌نامه‌ای برای آمریکا حق دفاع از خود قائل شد. متعاقب آن ناتو برای نخستین بار در تاریخ خود، ماده پنجم پیمان خود را فعال کرد که مطابق آن حمله نظامی به یک کشور عضو ناتو، چونان حمله نظامی به همه کشورهای این پیمان تلقی می‌شود و باید با واکنش این کشورها روبه‌رو شود.

دولت وقت آمریکا به ریاست جرج دبلیو بوش (پسر) فرصت را مغتنم شمرد و با ایجاد فضای جنگی و دامن زدن به احساسات تلافی‌جویانه در جامعه، «جنگ علیه ترور» را در راس سیاست خارجی خود قرار داد. سوزان سانتاگ، نویسنده آمریکایی، فضای آن روزها را چنین توصیف کرده بود: «در آن روزی که حجم عظیمی از واقعیت بر سر ما آوار شد، آمریکا هرگز چنین از واقعیت دور نبوده است.»

واشنگتن در آغاز اولتیماتوم کوتاه مدتی به دولت طالبان داد تا اسامه بن‌لادن، مولتی میلیونر سعودی و رهبر شبکه ترور القاعده را تحویل دهد. اما مذاکرات در این زمینه بی‌نتیجه ماند و در تاریخ ۷ اکتبر ۲۰۰۱ عملیات نظامی «آزادی پایدار» آغاز شد که در جریان آن نیروهای ناتو به رهبری آمریکا به افغانستان حمله کردند.

با حمله نظامی آمریکا و متحدانش به افغانستان، دولت طالبان تحت رهبری ملا عمر در عرض دو ماه سرنگون شد و حدود ده سال پس از آن در مه ۲۰۱۱ یک کماندوی ویژه آمریکایی به مخفی‌گاه بن‌لادن در ابوت‌آباد پاکستان حمله کرد و او را کشت. با وجود سقوط دولت طالبان، شبکه القاعده به‌طور کامل نابود نشد و نیروهای آن بعدها در عراق و سوریه و لیبی و سراسر منطقه پراکنده شدند.

تقریباً دو سال پس از آغاز عملیات نظامی در افغانستان، ارتش آمریکا و متحدانش در مارس ۲۰۰۳ بمباران عراق را آغاز کردند. آمریکا پس از مداخله نظامی در افغانستان، سیاست خارجی تکررانه‌ای دنبال می‌کرد که در کانون آن دکترین بوش به نام «جنگ پیش‌گیرانه» قرار داشت.

واشنگتن برای حقانیت‌بخشیدن به سیاست خود در قبال عراق، ادعا می‌کرد که حکومت صدام حسین از شبکه ترور القاعده پشتیبانی می‌کند. دولت بوش همچنین مدعی بود که حکومت صدام حسین جنگ‌افزار کشتار جمعی در اختیار دارد. صحت این ادعاها هرگز ثابت نشد و پس از اشغال نظامی عراق و سقوط رژیم صدام حسین هیچ نشانه‌ای دال بر وجود جنگ‌افزار کشتار جمعی در عراق یافت نشد.

موضوع پشتیبانی صدام حسین از شبکه القاعده نیز غیرواقعی بود. حکومت صدام حسین با وجود خصلت استبدادی و دیکتاتوری خود، سیاستی «سکولاریستی» دنبال می‌کرد و به همین دلیل دشمن سرسخت اسلام‌گرایان در منطقه به شمار می‌رفت و با آنان به شدت مبارزه می‌کرد. حتی بن‌لادن از نیروهای اسلام‌گرا که در شمال عراق علیه حکومت صدام

حسین مبارزه می‌کردند پشتیبانی می‌کرد. او حتی پس از اشغال نظامی کویت توسط عراق، اعلام آمادگی کرده بود که به‌جنگ ارتش عراق برود.

با سرنگونی حکومت صدام حسین از صحنه سیاسی خاورمیانه، موازنه قدرت به‌سود حکومت‌ها و جریان‌های اسلام‌گرا برهم خورد و راه برای گسترش نفوذ اسلام‌گرایان در منطقه بیش از پیش مساعد شد. یکی از پیامدهای این دگرگونی، گسترش نفوذ جمهوری اسلامی در منطقه و به‌ویژه در میان شیعیان عراق بود و این کشور را عملاً به «حیاط خلوت» جمهوری اسلامی ایران تبدیل کرد.

حمله نظامی آمریکا به عراق از پشتوانه تأیید شورای امنیت سازمان ملل برخوردار نبود. در نتیجه «ائتلاف ضد ترور» که در جنگ افغانستان شکل گرفته بود از هم فروپاشید و واشنگتن ناچار شد «ائتلافی از راغبان» تشکیل دهد که در آن برخی از کشورهای عضو ناتو نیز شرکت داشتند. آلمان و فرانسه در این ائتلاف شرکت نکردند. بعدها با برآمد «خلافت اسلامی» (داعش) در بخش‌های گسترده‌ای از عراق و سوریه، ضرورت «جنگ‌های پیش‌گیرانه علیه ترور» بیش از پیش زیر سؤال رفت.

بسیاری از کارشناسان روابط بین‌المللی، جنگ آمریکا در افغانستان و عراق را نه یک واکنش انتقام‌جویانه به حملات ۱۱ سپتامبر، بلکه تداوم و تعمیق سیاست خارجی تکررانه این کشور پس از فروپاشی شوروی و تبدیل آمریکا به تنها ابرقدرت جهان پس از جنگ سرد ارزیابی می‌کنند. به باور آنان واشنگتن از سال ۱۹۹۵ سیاست خارجی محافظه‌کارانه‌ای دنبال می‌کرد که در کانون آن ساقط کردن حکومت‌های مخالف آمریکا در خاورمیانه و آسیای مرکزی قرار داشت تا از این طریق نقش رهبری ایالات متحده آمریکا در پهنه جهانی تحکیم گردد. حملات ۱۱ سپتامبر راه را برای چنین سیاستی هموار کرد.

در واقع حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر سیاست امنیت ملی در آمریکا و دیگر کشورهای غربی را تحت تأثیر قرار داد و مناسبات میان آزادی‌های فردی از یک‌سو و امنیت جمعی از دیگر سو را دچار تنش ساخت. قوانین امنیتی در آمریکا و کشورهای غربی سخت‌تر شدند، اختیارات ارگان‌های کیفری افزایش یافتند و بودجه‌های هنگفتی به فعالیت‌های امنیتی و اطلاعاتی اختصاص یافت. در آمریکا دستگاه امنیتی عظیمی پدید آمد که با صرف میلیاردها دلار و با استفاده از مدرن‌ترین ابزارهای نظارت و شنود همه چیز را می‌پایید.

با رویداد ۱۱ سپتامبر کلیه موضوعات سیاست خارجی آمریکا در سایه «جنگ علیه ترور» قرار گرفت؛ موضوعات مهمی مانند لزوم تقویت جنبش‌های دموکراتیک در جهان، سیاست مهاجرتی، تغییرات اقلیمی و اتخاذ تدابیر لازم برای مقابله با افزایش دامنه نفوذ چین از آن جمله بود.

هیات حاکمه آمریکا، کمتر از دو ماه پس از حملات ۱۱ سپتامبر و در حالی که طالبان از تسلیم اسامه بن‌لادن به آمریکا سر باز زد، به افغانستان حمله کرد. دولت وقت آمریکا این لشکرکشی را «جنگ علیه ترور» نامید. به عبارت دیگر، تروریسم یک گروه اسلامی به تروریسم دولتی ارتقا داده شد. جنگی که بیست سال طول کشید و یکی از طولانی‌ترین جنگ‌های تاریخ به‌شمار می‌آید.

در حالی که ده سال پیش از حملات یازده سپتامبر با پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و بلوک شرق، دو مفهوم نظم نوین جهانی و پایان تاریخ، توجه افکار عمومی مردم جهان را به خود جلب کرده بود.

مفهوم نظم نوین جهانی، به‌عنوان یک دکترین امنیتی جدید از سوی جورج بوش پدر، رییس جمهوری وقت آمریکا و در آستانه لشکرکشی به عراق مطرح شد. جانشین رونالد ریگان در سپتامبر سال ۱۹۹۱ میلادی، عصر جدید بدون جنگ سرد را فرصتی بزرگ برای گسترش صلح و امنیت بین‌المللی و برقراری یک نظم نوین جهانی توصیف کرد. عملیات

طوفان صحرا و اخراج ارتش عراق از کویت، احتمالاً نمونه بی‌نظیری از یکپارچگی قدرت‌های بزرگ و بازیگران کوچک جامعه جهانی در برابر یک بحران بین‌المللی بود.

ایده نظم نوین جهانی، به‌معنای همگرایی قدرت‌های بزرگ و تبعیت بازیگران کوچکتر عرصه مناسبات بین‌الملل با حملات یازده سپتامبر و لشکرکشی ایالات متحده و بریتانیا به افغانستان و به‌ویژه حمله به عراق، به شدت به چالش کشیده شد. مقاومت فرانسه در برابر تصویب قطع‌نامه شورای امنیت برای مداخله نظامی در عراق به بهانه نابودی تسلیحات کشتار جمعی، نقطه اوج اختلاف در میان متحدان دیرین در برابر یک چالش جهانی بود.

حملات یازده سپتامبر و دست بالا پیدا کردن نومحافظه‌کاران در سیاست خارجی امریکا، روند تحولات خاورمیانه، از گفت‌وگوهای صلح اعراب و اسرائیل تا پذیرفته شدن جمهوری اسلامی ایران در جامعه جهانی را مسدود کرد.

در همان زمان تئوری پایان تاریخ «فرانسیس فوکویاما» نگرش به جهان را دگرگون کرد. فوکویاما، در مقاله «پایان تاریخ؟» با ارجاع به مفهوم پایان تاریخ هگل، پیروزی لیبرالیسم بر دو ایدئولوژی رقیب در قرن بیستم (فاشیسم و کمونیسم) را به‌عنوان چیرگی انسان بر روند تاریخ توصیف کرد؛ جایی که انسان آگاه بر روند ناآرام تاریخ افسار می‌زند. این اندیشمند پرآوازه امریکایی در سال ۱۹۹۲ این اندیشه را در کتاب «پایان تاریخ و آخرین انسان» بسط داد و لیبرال دموکراسی را به مثابه آخرین مرحله رشد اندیشه و ایدئولوژی انسان معاصر معرفی کرد.

فوکویاما در مقاله «پایان تاریخ؟» اسلام را تنها ایدئولوژی‌ای توصیف کرد که در جهان امروز به‌جز لیبرالیسم شکوفا و کمونیسم در حال احتضار، آلترناتیوی برای حکمرانی پیشنهاد می‌کند. با این حال وی با توجه به ویژگی‌های این دین، توانایی آن را برای جهان‌شمولی به زیر سؤال برده و عملاً رد کرد.

«جنگ‌های بی‌پایان» امروز موضوع بحث‌های تمام نشدنی است که چرا برخورد با تروریست‌ها به جنگ‌های طولانی منجر شد که نتیجه مثبتی به بار نیاورد و هزینه‌های انسانی و مالی پرداخته شد.

اکنون همه دولت‌ها و گروه‌های اسلامی از بزگشت طالبان خوشحالند و روحیه‌شان تقویت شده است. همان‌طور که بیست سال پیش سقوط سریع دولت طالبان و گریز آن‌ها باعث شده بود تا همه فکر کنند دیگر آن‌ها شانس در افغانستان ندارند و امریکا موفق به ساختار «دولت-ملت» خواهد شد! اما فرجام کار چنین نشد و این بار طالبان با حمایت امریکا به قدرت افغانستان برگشت.

این وضعیت نه تنها افغانستان، بلکه خاورمیانه را دچار بحران‌های بیش‌تری کرده است. از همه مهم‌تر آینده مبارزه با تروریسم را نیز دچار ابهام کرده است. آیا فعالیت گروه‌های تروریستی در افغانستان گسترش خواهد یافت؟

تجربه افغانستان و عراق روشن کرد ملت-دولت‌سازی شکست خورده است. بیست سال پیش دولت وقت امریکا و متحدانش طرح خاورمیانه جدید با شکل‌گیری ملت-دولت‌های غرب‌گرا را در سر می‌پروراندند. بهار عربی نیز از دید نیروهای اجتماعی و سیاسی این امید را تقویت کرد. اما ناکامی بهار عربی روند را معکوس کرد و در سطح جهانی اسلام‌گرایی بفرایش یافت. حال معلوم نیست خروج امریکا پس از افغانستان در عراق نیز به چه بحران‌هایی دامن خواهد زد.

در مقایسه با بیست سال پیش جغرافیای اسلام‌گرایی در منطقه به یمن گسترش یافته است. هسته اولیه القاعده عراق که جد داعش بود در عراق در زمان حکومت صدام حسین شکل گرفت. اگرچه در عراق کنونی اسلام‌گرایان شیعه قدرت بیش‌تری دارند.

دولت ترکیه از گفتمان سکولار به سمت اسلام‌گرایی معتدل تغییر مسیر داده و در کنار قطر در پی بازسازی و تقویت شبکه اخوان‌المسلمین است.

خروج امریکا با استقبال دولت‌های چین و روسیه مواجه شده که به دنبال گسترش حوزه نفوذ خود هستند اما هر دوی آن‌ها نسبت به گسترش فعالیت‌های اسلام‌گرایی جهادی آسیب‌پذیر هستند و آن را تهدیدی جدی علیه امنیت ملی خود می‌دانند.

خروج امریکا موقعیت متحدان آن در خاورمیانه را ضعیف و تقریباً بی‌افق کرده است. احتمالاً جمهوری اسلامی ایران نیز دامنه توسعه‌طلبی منطقه‌ای خود را افزایش خواهد دهد به همین دلیل، ممکن است به نظم جدیدی در خاورمیانه منتهی گردد که ائتلاف ایران، سوریه و حوثی‌ها در یمن قدرت بیشتری پیدا کند. احتمالاً قطر، اردن، عمان، کویت، لبنان، عراق و... که منافعشان به مصالحه بین قطب‌های مختلف متخاصم منطقه گره خورده است ناچاراً باید این وضعیت جدید منطقه‌ای بپذیرند.

اما در این‌جا یک حرکت محتمل است. تشدید رویارویی مردم ایران با جمهوری اسلامی و سرنگونی این حکومت. این حرکت باعث خواهد شد که دست‌کم منطقه خاورمیانه دگرگون گردد و گرایش‌های مذهبی سنی و شیعی به شدت تضعیف شوند.

البته باید سناریوهای مختلفی را مدنظر داشت چرا که وقوع هیچ‌کدام از آن‌ها قطعی نیست و در عین حال نیز نمی‌توان تحولات مختلف را منتفی دانست. اما ماجرای کلاف پیچیده‌ای است که کماکان آینده مشخصی برای آن نمی‌توان ترسیم کرد. خروج امریکا از افغانستان و احتمالاً از عراق پیچیدگی آن را افزایش داده و موازنه نیروها را تغییر داده و خواهد داد. حتی هنوز تکلیف آینده افغانستان کاملاً معلوم نیست.

همان‌گونه که دیدیم اشغال نظامی افغانستان توسط امریکا و ناتو طالبان را ریشه‌کن نکرد و گروه‌های اسلام‌گرای جهادی را به صورت کامل مهار نکرد، بازگشت طالبان به قدرت و تسخیر کامل افغانستان نیز ممکن است پیامد ناخواسته پیدا کرده و به روند معکوسی منجر شود.

«جنگ علیه ترور» همچنین هزینه‌های سنگینی به مردم امریکا تحمیل کرد. مداخله نظامی امریکا در افغانستان و عراق نه تنها با رنج و مصیبت مردم این دو کشور همراه بود، بلکه به مرگ هزاران سرباز امریکایی انجامید. بسیاری از سربازان امریکایی که به خانه بازگشتند، حتی تا امروز با پیامدهای روحی و روانی این جنگ دست به گریبان‌اند.

در نتیجه این دو جنگ بودجه نظامی سالانه امریکا از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۱ یعنی فقط در عرض ده سال دو برابر شد و به ۶۸۵ میلیارد دلار رسید. افزایش بی‌سابقه بودجه نظامی کشور و به موازات آن کاهش مالیات‌ها در دولت جرج دبلیو بوش، دو عامل اصلی وضعیت مالی اسفناک دولت و دشواری‌های سیاست داخلی سال‌های پس از آن بودند. این جنگ‌ها نه تنها بر بودجه کل کشور تأثیر گذاشتند، بلکه پیامدهای اقتصادی وخیمی داشتند. بی‌ثبات شدن منطقه خاورمیانه، به ناآرامی در بازارهای جهان انجامید و بر بهای نفت تأثیر گذاشت.

زیان‌های عظیم اقتصادی تنها پیامدهای سیاست «جنگ علیه ترور» نبودند. به اعتبار امریکا به عنوان مدافع آزادی و حقوق بشر نیز در این میان لطمه وارد شد. نه تنها غیرنظامیان زیادی در این دو جنگ کشته شدند، بلکه رسوایی مربوط به کاربرد شکنجه در زندان ابو‌غریب و اردوگاه گوانتانامو نیز به اعتبار امریکا لطمات جدی زدند و حیثیت این کشور را خدشه‌دار کردند. این‌ها همه نمونه‌های دیگری از تشدید سیاست‌های امنیتی امریکا بود که با اعتراضات گسترده نهادهای حقوق بشری در جهان همراه شد.

جوزف استیگلیتز، اقتصاددان آمریکایی و برنده جایزه نوبل اقتصاد، نتایج این سیاست را در این عبارات خلاصه کرده بود: «واکنش پرزیدنت بوش به حملات ۱۱ سپتامبر، به اصول بنیادین امریکا لطمه زد، اقتصاد آن را ویران و امنیت آن را ناتوان کرد. پیامدهای این سیاست تا مدت‌ها گریبانگیر ما خواهد بود.»

یا به گفته «میشل گلدبرگ» ستون نویس و تحلیل‌گر ارشد «نیویورک تایمز» در گزارشی به‌مناسبت فرارسیدن سالگرد حادثه ۱۱ سپتامبر معتقد است که سیاست‌مداران و رهبران آمریکایی، تحلیل غلطی از حادثه مذکور داشتند و عملاً پس از آن با اقداماتی نظیر حمله به افغانستان و عراق، فاجعه خلق کردند. مسئله‌ای که نه تنها چالش‌هایی اساسی را در محیط بین‌المللی ایجاد کرد، بلکه موقعیت و وضعیت داخلی امریکا را نیز با مشکلات عدیده‌ای مواجه ساخت و در نهایت این کشور را به شکستی تمام عیار در آنچه جنگ جهانی علیه تروریسم و طرح این ادعا که امریکا حافظ اصلی دموکراسی در جهان است، رهنمون ساخت.

میشل گلدبرگ در نیویورک تایمز نوشت:

«من همیشه حادثه ۱۱ سپتامبر را در ذهن داشته‌ام. من به‌این دلیل که در آن زمان در نیویورک و واشنگتن نبودم، هیچ ذهنیتی دال بر این‌که چه بر مردم این دو شهر گذشت ندارم. بسیاری از آن‌ها پس از وقوع حوادث تروریستی ۱۱ سپتامبر، به‌شدت وحشت زده شدند و حتی انتظار حملات بیشتری را نیز در ادامه راه داشتند. وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر موجب شد تا فیلم‌های حماسی خسته‌کننده سینمای دهه ۱۹۹۰ میلادی امریکا بار دیگر از محبوبیت قابل توجهی برخوردار شوند.

با این همه، کاملاً مطمئن هستم که در میان تمامی اتفاقات آخرالزمانی آن دوره، اغلب امریکایی‌ها به تاب‌آوری و قدرت بالای امریکا اعتقاد راسخ داشتند. بله القاعده اتفاق قابل توجهی را علیه امریکا رقم زده بود. با این همه، رسانه‌های آمریکایی و بین‌المللی تا حد زیادی به «اسامه بن‌لادن» و اقدامات او پرداختند و عملاً تهدید او را به مراتب بیشتر از آن چیزی نشان دادند که واقعا وجود داشت. بسیاری از امریکایی‌ها فکر می‌کردند که یک جنگ و نبرد تمدنی جدید در جهان آغاز شده است.

با این همه، وحشت و ناراحتی امریکا، با یک حس هیجانی که ماهیتی تاریک داشت همراه شده بود. این‌طور به نظر می‌رسید که بسیاری از افراد بانفوذ و تاثیرگذار، بار دیگر حال و هوای دوران جنگ سرد را به خود گرفته‌اند و این‌طور حس می‌کردند که ملت امریکا بایستی یک هدف جدید را در پیش گیرد. آن‌ها به شدت خود را انسان‌هایی آگاه و روشن می‌پنداشتند با این حال به نحو وحشتناکی ساده لوح بودند.

در این راستا حتی برخی اندیشمندان آمریکایی نیز به وضوح در تله‌ای عجیب گرفتار شدند و نوعی نبرد خیر و شر را برای امریکا متصور بودند. برخی از آن‌ها عملاً حتی از وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر حس سرخوشی و نشاط پیدا کرده بودند زیرا به این باور اعتقاد داشتند که امریکا وارد یک جنگ تمدنی جدید شده که باید در آن پیروز شود و همچون دوران جنگ سرد، یک طیف یا گروه خاص را کاملاً مغلوب سازد. در واقع، آن‌ها نوید جنگ و نبردی تازه را با آن دسته از افرادی می‌دادند که امریکایی‌ها به شدت از آن‌ها متنفر بودند.

با این همه ما امریکایی‌ها باید بپذیریم که این جنگ را نبردیم. القاعده مدت کمی پس از حادثه ۱۱ سپتامبر تا حد زیادی دچار آسیب و فروپاشی شد با این حال، خسارتی که این حادثه به امریکا وارد کرد، بسیار عمیق‌تر از آن چیزی بود که شمار زیادی از افراد و تحلیل‌گران انتظار آن را داشتند...»

بی‌گمان جهان فراموش نخواهد کرد که سال ۱۹۷۹ میلادی-سال ۱۳۵۸ خورشیدی؛ سالی که اتحاد جماهیر شوروی به افغانستان حمله کرد. در پی این حمله، امریکا، عربستان سعودی و پاکستان در مبارزه با «کمونیست»ها از گروه‌های اسلامی افراطی حمایت کردند.

در آن زمان هیات حاکمه امریکا، اسلام‌گرایان افراطی را نه تنها تهدید به شمار نمی‌آورد، بلکه دوستان خود می‌دانست. به همین دلیل از هر نظر آن‌ها را تقویت کرد.

اکنون بیست سال از رویداد تلخ و هولناک ۱۱ سپتامبر می‌گذرد. بازگشت سریع طالبان به قدرت پس از بیست سال حضور نظامی امریکا و متحدانش در افغانستان افکار عمومی جهان را شگفت‌زده کرد. دولت دست‌نشانده افغانستان در عرض چند ساعت فروپاشید، ارتش و نیروهای انتظامی تسلیم شدند و کابل یک روزه سقوط کرد و به‌دست طالبان افتاد. نتیجه روند «دولت-ملت»سازی غرب، پس از بیست سال تقریباً چیزی معادل صفر بود.

اکنون طالبان و سخن‌گویانش با ژست‌های جدیدی وارد صحنه شده‌اند. انگار این گروه نبود که بیست سال است با ترور و بمب‌گذاری و عملیات انتحاری و کشتار انسان‌ها تلاش کرده‌اند قدرت را در افغانستان بازپس گیرند. طالبان صریحاً اعلام کرده که در افغانستان «امارت اسلامی» برپا و قوانین شرعی حاکم خواهند کرد. معنای این سخن روشن است که ادعاهای دستاوردهای حضور بیست ساله امریکا و متحدانش یک‌شبه دود شد و به هوا رفت.

کارشناسان نسبتاً سریع تشخیص دادند که فقط یک سازمان تروریستی با شبکه‌ای جهانی قادر است چنین حملاتی را با یک استراتژی عملیاتی و تدارکاتی دقیق برنامه‌ریزی و پیاده کند. ترازنامه قربانیان این حملات مصیبت‌بار بود: بیش از سه هزار تن جان خود را از دست دادند و بیش از ۲۵ هزار تن مجروح شدند.

پناهجویان افغان

در حالی که افکار عمومی جهانی به مساله جنگ روسیه و اوکراین جلب شده است جنگ‌های دیگر کشورهایایی که در آن‌ها جنگ و تشنج در جریان همچون یمن و سوریه و لیبی و عراق و افغانستان بیش از پیش فراموش شده‌اند. پس از این‌که طالبان در ماه آگوست سال گذشته قدرت را در افغانستان به‌دست گرفت، دبیرستان‌های دخترانه را تعطیل کرد.

پس از روی کار آمدن طالبان در افغانستان، موج پناهجویان افغان به کشورهای همسایه و به خصوص به‌سوی پاکستان، ایران و ترکیه افزایش یافته است. مقصد نهایی بیش‌تر این پناهجویان کشورهای اروپایی است.

برخورد «دوگانه» با پناهجویان افغان و اوکراینی در یونان و سایر کشورها در جریان است. گرایش‌های نژادپرستی از ایران تا لهستان علیه پناهجویان افغان راه افتاده است.

پس از تهاجم روسیه به اوکراین و هجوم موج جنگ‌زدگان اوکراینی، فشارها و سخت‌گیری بر پناهجویان افغان در یونان، ایران، ترکیه و اروپای شرقی افزایش یافته است.

بیل فرلیک، از مدیران دیدهبان حقوق بشر گفته است: «در حالی که یونان از اوکراینی‌ها به‌عنوان «پناهندگان واقعی» استقبال می‌کند، افغان‌هایی را که از خشونت‌های مشابه فرار می‌کنند، به‌صورت ظالمانه‌ای، به‌عقب می‌رانند.

به گفته آقای فرلیک، «این استاندارد دوگانه رفتاری است که ارزش‌های ادعایی اروپایی در مورد برابری، حاکمیت قانون و کرامت را به‌سخره می‌گیرد.»

بر اساس آمار نهادهای حمایت از پناهجویان در حال حاضر هزاران پناهجوی افغان که از مسیر ترکیه وارد یونان شده‌اند در نقاط مختلف این کشور در بی‌سرنوشتی به سر می‌برند.

وزارت کشور ترکیه در اوایل فوریه تصاویری از اجساد ۱۲ پناجویی که از یونان به ترکیه پس فرستاده شده بودند را در مناطق مرزی این کشور پیدا کرد. به گفته سلیمان سویلو، وزیر کشور ترکیه «۱۲ نفر از ۲۲ پناجو که توسط واحدهای مرزی یونان رانده شده بودند، لباس‌ها و کفش‌های آن‌ها را گرفته بودند، یخ زدند و جان باختند.»

یک پناجوی افغان که در ماه‌های اخیر از طریق ایران به ترکیه سفر کرده است به رسانه‌ها گفته است: «هجده ساعت در میان دشت‌ها و کوه‌ها پیاده‌روی کردیم. وقتی وارد خاک ترکیه می‌شدیم، تقریباً ۲۶۰ نفر بودیم ولی فقط ۴۰ نفر موفق شدند، وارد خاک ترکیه شوند دیگران همه به‌دست نیروهای مرزی ترکیه بازداشت و دوباره به ایران بازگردانده شدند.»

در ایران نیز یک کمپین نژادپرستانه از سوی حکومت اسلامی علیه پناجویان افغان راه افتاده است. در پی به آتش کشیده شدن سردر کنسولگری ایران در هرات در اعتراض به «بدرفتاری علیه مهاجران این کشور در ایران»، وزارت خارجه جمهوری اسلامی از توقف موقت فعالیت بخش‌های کنسولی نمایندگی‌های خود در افغانستان خبر داد.



تجمع معترضان افغان در مقابل سفارت ایران در کابل، ۲۲ فروردین ۱۴۰۱

به‌گزارش خبرگزاری ایرنا، کاردار افغانستان در تهران نیز روز سه‌شنبه ۲۳ فروردین ۱۴۰۱ به وزارت خارجه احضار شد و رسول موسوی، مدیرکل آسیای جنوبی وزارت خارجه، در مورد حملات انجام‌شده به سفارت جمهوری اسلامی در کابل و سرکنسولگری ایران در هرات «به‌شدت اعتراض کرد.»

این رویدادها یک روز پس از آن رخ داد که جمعی از معترضان افغان در اعتراض به «بدرفتاری علیه مهاجران این کشور در ایران» سردر کنسولگری ایران در هرات را به آتش کشیدند و گروهی نیز مقابل سفارت ایران در کابل علیه جمهوری اسلامی شعار دادند.

به‌گزارش خبرگزاری فرانسه، شمار مهاجران افغان به‌ایران پس از قدرت گرفتن طالبان در افغانستان به‌پنج میلیون نفر افزایش یافته و در روزهای اخیر جریمه به‌کارگیری اتباع خارجی غیرمجاز در ایران نیز به‌شدت افزایش یافته است.

این رویدادها یک هفته پس از آن رخ داده است که به سه طلبه ایرانی در مشهد با چاقو حمله شد و دو نفر از آنان کشته شدند. پس از این حمله که حکومت ایران هویت ضارب را «ازبکتبار» معرفی کرد، شماری از مهاجران افغان در ایران از افزایش آزار و اذیت علیه خود خبر دادند.

جمعه سوم تیر ۱۴۰۱ - بیست و چهارم یونی ۲۰۲۲

ادامه دارد.

ضمیمه:

جنگ انگلستان با ایران بر سر هرات تا چهارم آوریل سال ۱۸۵۷ (به مدت ۱۷ ماه) ادامه داشت. و طبق قرارداد پاریس به پایان رسید. این قرارداد دست ایران را برای لشکرکشی به منطقه هرات «اگر از این ناحیت احساس خطر کند» بازگذاشته بود.

جالب است که بدانید قضیه هرات و انتقاد از عملکرد و سیاست انگلستان از منظری متفاوت، توسط کارل مارکس هم مورد توجه قرار گرفته است.

کارل مارکس به هنگام وقایع هرات و عهدنامه پاریس تقریباً چهل ساله بود و در لندن از راه روزنامه‌نگاری امرار معاش می‌کرد. او متولد پروس بود اما در ۳۰ سال آخر عمر در لندن بود و در همان‌جا درگذشت. وی در تفکرات فلسفی و سیاسی خود ابتدا از هگل، و سپس از فویرباخ و ماتریالیسم و بیگانگی از مذهب او متأثر بود. ولی توانسته بود بر انگلس و بسیاری دیگر از متفکرین قرن بیستم تأثیر عمیق بگذارد.

کارل مارکس نه سال قبل از وقایع هرات به همراه دوست نزدیکش «فریدریش انگلس» مانیفست کمونیست را تدوین کرد. او در زمان وقایع هرات هنوز کتاب سرمایه و یا «کاپیتال» را ننوشته بود. این کتاب را او نه سال پس از جدایی هرات از ایران نوشت.

واقعا کارل مارکس چه ربطی به ناصرالدین شاه و هرات دارد؟!

در جواب باید گفت که چون یک ماه بعد از تصویب قرارداد صلح پاریس که در ۴ مارس ۱۸۵۷ رسیده بود کارل مارکس به عنوان یک مفسر و ژورنالیست خلاف جریان و منتقد «پالمرستون» و «گلاستون» در شماره ۲۴ ژوئن ۱۸۵۷ روزنامه «دیلی تریبون» چاپ لندن به نقد عملکرد دولت وقت بریتانیا پرداخته بود. علاوه بر مطالب مربوط به انتقاد از جنگ هرات، چند نکته در این مقاله مقاله مارکس شایان توجه است. نخست این‌که همواره در این مقاله از عنوان «شهر هرات و ایالات افغانستان» یاد شده و نشان می‌دهد که هرات جدا از ایالات پشتون‌نشین افغانستان بوده است.

دوم این‌که دولت انگلستان از همان دوران هم محمره و اهواز از شهرهای ایران می‌دانسته و در این واقعیت تردیدی نداشته و برای اعمال فشار به ناصرالدین شاه جهت تخلیه هرات، آن‌جا را اشغال کرده است. این‌که عده‌ای تحقق آن را به دوران رضا شاه و قضیه شیخ خزعل نسبت بدهند صحیح نیست. البته مارکس اشاراتی به پاره‌ای دعاوی عثمانی برای استفاده از لنگرگاه‌های محمره به لحاظ عمق آب و ضرورت‌های کشتیرانی آن دارد که در اصل قضیه تأثیری ندارد.

نکته سوم و آخر این‌که مارکس ضمن انتقاد از میانجی‌گری فرانسوی‌ها به وساطت ناپلئون نزد روس‌ها برای سلطه بر دریای خزر و نفوذ روس‌ها در حاشیه شمال ایران دارد که در متون تاریخی دیگر کمتر به آن پرداخته شده است.

مقاله کارل مارکس:

عهد نامه ایران

روزنامه دیلی تریبون لندن، شماره ۵۰۴۸ - ۲۴ ژوئن ۱۸۵۷

«قرار داد صلح(با ایران) به تاریخ ۴ مارس ۱۸۵۷ در پاریس به امضاء رسید و به تاریخ ۲ می ۱۸۵۷ در بغداد تصویب شد. این قرارداد شامل چهارده بند است که هشت بند آن همانند شرایط عمومی در قراردادهای صلح است. بند ۵ مشروط است به خروج نیروهای کشور ایران از شهر هرات و دیگر مناطق افغانستان که می‌بایستی ظرف سه ماه پس از رد و بدل نمودن تصویب نامه به اجرا گذاشته شود.

طبق بند چهارده مصوبه، دولت بریتانیا متعهد شده است که پس از تحقق یافتن موارد قید شده، نیروهایش را فوراً از بنادر و جزایر متعلق به ایران خارج سازد. جالب توجه این است که در مورد خروج نیروهای ایران از هرات، حتی پیش از تسخیر بوشهر باید یادآور شویم که چنین موردی طی مذاکرات طولانی در قسطنطنیه از جانب سفیر ایران، فرخ خان(امین الدوله غفاری) به لرد استراتفورد دو ردکلیف Lord Stratford de Redcliff صراحتاً پیشنهاد شده بود.

تنها امتیاز جدیدی که انگلستان در کوران این مذاکرات کسب کرد مربوط بود به استقرار واحدهایش در طول بدترین فصل سال و در طاعون زده‌ترین بخش از امپراتوری ایران. درباره مصیبتی که آفتاب، مرداب و دریا در طول تابستان بر سر خود اهالی بومی بوشهر و محمره نازل می‌کند، نویسندگان قدیم و جدید به تفصیل نوشته‌اند. ولی نیازی به چنین مراجعی نیست، زیرا همین چند هفته پیش، سر هنری راولینسوناز مجرب‌ترین حقوق‌دانان و از طرفداران پالمستون، رسماً اعلام کرد که واحدهای انگلیسی- هندی در شرایط آب و هوایی دهشتناک، مطمئناً از پای درخواهند آمد. روزنامه تایمز لندن نیز به محض اعلان پیروزی در محمره، نوشت که با وجود قرارداد صلح، برای حفظ جان سربازان ضروری‌ست که واحدهای نظامی تا شیراز پیشروی کنند.

خودکشی یک آدمیرال و یک ژنرال بریتانیایی که در راس واحدهای نظامی گماشته شده بودند، به علت نگرانی و اضطراب عمیقی بود که از سرنوشت قریب‌الوقوع واحدهایشان احساس می‌کردند، و این که مطابق با دستورات دولت نمی‌بایستی فراتر از محمره پیشروی می‌کردند. به این ترتیب به یقین می‌توانیم منتظر مصیبت دیگری باشیم که به آنچه در(شبه‌جزیره) کریمه روی داد، شباهت زیادی دارد، البته با شدت کمتر. ولی این بار نه به سبب ضروریات نظامی یا اشتباهات مسخره‌آمیز دستگاه اداری، بلکه به علت معاهده‌ای که با شمشیر فاتح نوشته شده بود. در بندهای مصوب معاهده مذکور جمله‌ای هست که اگر خوشایند پالمستون باشد، می‌تواند به گشایش بحث و جدل تازه‌ای بیانجامد.

طبق بند چهاردهم بریتانیا موظف به خارج ساختن نیروهایش از بنادر و جزایری‌ست که به کشور ایران تعلق دارد. بنابراین پرسش این‌جاست که آیا محمره به ایران تعلق دارد یا نه. ترک‌ها از دعوی خود روی این منطقه که روی دلتای رود فرات واقع شده است صرف‌نظر نکردند. زیرا با توجه به این که بندر بصره در برخی از فصول عمق بسیار کمی دارد و برای شناورهای سنگین مناسب نیست، محمره از دیرباز تنها بندر آن‌ها در سواحل این رود بوده است. بنابراین اگر پالمستون چنین راه حلی را انتخاب کند، می‌تواند به این بهانه ادعا کند که این بندر به ایران تعلق ندارد، آن را به تصرف خود در آورد و راه حل نهایی را به گشایش آن در مسئله مرزی بین ایران و ترکیه موکول کند.

بر اساس بند ۶، ایران موظف است که از هر گونه ادعای ارضی روی شهر هرات و ایالات افغانستان صرف‌نظر کند و از دخالت در امور داخلی افغانستان نیز خودداری نماید. استقلال هرات و افغانستان را به رسمیت بشناسد و هرگز سعی نکند آن را به مخاطره بیاندازد. و در صورت بروز اختلاف با هرات و افغانستان، برای رفع بحران «به میانجی‌گری دولت بریتانیا مراجعه کند، و دست به اسلحه نبرند مگر این که میانجی‌گری دولت بریتانیا بی‌نتیجه بماند.»

دولت بریتانیا نیز به سهم خود متعهد می‌شود که همواره از نفوذ خود در دولت‌های افغانستان استفاده کند و از هر گونه سوءتفاهم و ابهام از جانب آن‌ها پیش‌گیری نماید و «تمام امکانات خود را به بهترین وجهی بکار بیند تا اختلافات به شکل عادلانه‌ای برای ایران فیصله پیدا کند. چنین بندی از معاهده، صرفنظر از فرمول‌های اداری و رسمی، هیچ مفهوم

دیگری به جز باز شناسی استقلال هرات نداشت، یعنی همان امتیازی که در کنفرانس قسطنطنیه فرخ خان (غفاری) پیشنهاد کرده بود و بدان رضایت داده بود. حقیقت این است که بر طبق این بند، دولت بریتانیا داوری رسمی خود را بین افغانستان و ایران تثبیت می‌کند. و این نیز همان نقشی است که از ابتدای قرن به عهده گرفته بود. حال آن‌که آیا قادر به انجام چنین تعهدی باشد، مسئله‌ای است که نه به حقوق قانونی که به زور بستگی خواهد داشت. علاوه بر این اگر شاه در دربارش با فردی مثل هوگو گروسیوس (معروف به پدر حقوق بین‌الملل) ملاقات می‌کرد، او می‌توانست به دقت بگوید که هر آن‌گاه کشوری مستقل، حق دخالت به امور بین‌المللی خود را به کشور بیگانه‌ای واگذار کند، چنین رابطه‌ای از نظر قاضی باطل و بی‌اعتبار و قابل پی‌گیری نیست.

این نکته‌ای است که در مورد چنین قراردادی مشاهده می‌شود، زیرا انگلستان به‌نحو شاعرانه‌ای افغانستان را تعریف می‌کند که گویی چند قبیله مختلف می‌توانند دولت و کشور مستقلی را تشکیل می‌دهند. دولت افغانستان به مفهوم دیپلماتیک کلمه همان‌قدر واقعیت دارد که دولت پان اسلاو.

بند ۷ مقرر می‌سازد که هر آن‌گاه مرز ایران توسط حکومت‌های افغانی مورد تجاوز قرار گرفت، دولت ایران حق خواهد داشت با عملیات نظامی تجاوز را سرکوب کند، ولی پس از مجازات متجاوزین باید به مرز عادی خود باز گردد. چنین شرطی در واقع تکرار تحت الفظی همان بند از قرار داد ۱۸۵۲ است که به تصرف بوشهر انجامید.

بر اساس بند ۹، دولت ایران با استقرار و به رسمیت شناختن سرکنسول، کنسول، نایب کنسول موافقت دارد و نمایندگان بریتانیا را به‌عنوان نمایندگان دولت کامله الوداد می‌داند. ولی بر اساس بند ۱۲ دولت بریتانیا «از این پس از حق حمایت از اتباع ایرانی که در خدمت دولت بریتانیا یا سرکنسول، کنسول، نایب کنسول و نمایندگان کنسولی نیستند صرف‌نظر می‌کند.»

پیش از آغاز جنگ، فرخ خان با استقرار کنسول بریتانیا در ایران موافقت کرده بود. قرارداد حاضر تنها موردی را که اضافه کرده است، صرف‌نظر کردن انگلیس از حمایت اتباع ایرانی بود، حقی که در واقع یکی از دلایل جنگ بود. اتریش، فرانسه و دولت‌های دیگر هر یک حق ایجاد کنسولگری‌هایشان را در ایران به‌دست آورده بودند ولی بدون هیچ‌گونه راهزنی دریایی.

سرانجام، معاهده دربار تهران را مجبور ساخت که به بازگشت مورای Murray تن در دهد و به‌علاوه عذر خواهی از این جنرال نیز قید شده بود، زیرا در نامه‌ای از جانب شاه به صدر اعظم از او به عنوان مردی ابله، ناآگاه، غیر معقول، کوتاه بین و نویسنده پرونده‌ای وقیح و ناشایست یاد کرده است. عذر خواهی از مورای نیز توسط فرخ خان انجام گرفته بود، ولی این عذر خواهی از جانب دولت بریتانیا رد شد و اصرار داشت که صدر اعظم برکنار شود و از ورود مورای به تهران «با طبل و شیپور و قره‌نی و موزیک باشکوهی، استقبال به عمل آید.»

با پذیرش مورای به عنوان سرکنسول، وی عنایت شخصی «بروت» را به خود جلب کرده بود. در اولین سفر به بوشهر، با اعتبارنامه شاه رسماً در بازار به فروش تنباکو اقدام کرد. او شوالیه سرگردان ایران شده بود که تقوا و فضیلت روشنی نداشت. به همین دلایل مورای نتوانست معرف شخصیت و مثال بارز بزرگ منشی بریتانیا در نزد شرقیان باشد.

بازگرداندن اجباری او به دربار ایران باید به‌عنوان موفقیتی مشکل‌زا ارزیابی شود. در مجموع این معاهده، صرف‌نظر از هدایایی که فرخ خان پیشکش کرده بود، هیچ موردی نداشت که ارزش نوشتن روی کاغذ را داشته باشد و هزینه متحمل شده و خون ریخته شده را توجیه کند.

سودی که از لشکرکشی به ایران نصیب بریتانیای کبیر شد تنها به جلب تنفر تمام آسیای میانه خلاصه نمی‌شود : روی گردانی هند، پائین آمدن روزافزون (روحیه) واحدهای هندی، تحمیل هزینه سنگین به خزانه هند، احتمال تحمیل مصیبت دیگری نظیر کریمه وجود دارد که می تواند با پذیرش رسمی میانجی‌گری بناپارت بین انگلستان و دولت‌های آسیایی، که سرانجام به کسب سلطه و نفوذ در دو حوزه پر اهمیت توسط روسیه، یکی روی دریای خزر و دیگری روی سواحل شمالی ایران انجامید مقایسه شود.»